

روش‌های آشنایی‌زدایی در شعر صائب تبریزی

نرگس اسکویی

*

چکیده مقاله

یکی از نظریه‌های نقد ادبی معاصر، آشنایی‌زدایی defamiliarization می‌باشد و این روش به هرگونه تلاش هنری که رنگ رخوت و عادت را از هر دو سوی تعامل ادبی (مخاطب و گوینده) می‌زداید و ادراک حسی و بازی با ذهن و هنر را بارور می‌کند، اطلاق می‌شود.

صائب به عنوان نماینده سبکی که به تازه‌گویی و طرز نو و ابتکار شهرت دارد، یکی از نامبرداران تاریخ ادبیات فارسی در جهت آشنایی‌زدایی است. روش‌های صائب برای ایجاد طرز نو و آشنایی‌زدایی از کلام و معنا، با شیوه‌های نوین علمی که در این نظریه مطرح می‌باشد، منطبق است. مقاله حاضر به بررسی روش‌های مهم و پرکاربرد صائب در جهت آشنایی‌زدایی از کلام و معنا و لزوم بکارگیری این روش‌ها می‌پردازد.

کلید واژه

آشنایی‌زدایی - ساختار شکنی - ترکیبات مجازی - خلاف آمد عادت.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بناب.

روش‌های آشنایی‌زدایی در شعر صائب تبریزی

مطلبم زین نعل وارون جز تلاش نام نیست
چون عقیق از نام در ظاهر اگر دل کنده‌ام

مقدمه

واژه روسی ostannjenja که معادل فارسی «آشنایی‌زدایی» و «عادت‌زدایی» یا defamiliarization را برای آن وضع کرده‌اند، برای نخستین بار «ویکتور شک洛夫سکی V. sheklovsky» در سال ۱۹۱۷ بکار برد.

آشنایی‌زدایی در واقع تکنیک هنری است برای آنکه خواننده به «زبان» توجه کند، معنا در شعر رنگ ببازد، خواننده از معنا به سوی زبان و عناصر زبانی روی آورد و به سوی دریافتی نزدیکتر و نابتر از «تجربه» هدایت شود؛ بدین ترتیب معنا در خدمت زبان قرار می‌گیرد.^{۲۲}

راجر فالر می‌گوید: «کهنه و عادی را باید چنان به زبان آورد که گویی تازه و غریب است، انسان باید در مسائل معمول و متداول چنان سخن بگوید که گویی ناآشناست.»^{۲۳}

معانی از ابتدای خلقت بشر همراه او آمده و با تکرار انسان‌ها، تکرار شده است؛ هر حوزه ادبی که در نظر بگیرید و آن را همچون بستر یک رودخانه و برخلاف جریان آب، از انجام (روزگار ما) تا آغازین شعرها طی کنید، گویای این مسأله است که موضوعات متداول جامعه بشری از آدم تا به امروز ثابت بوده و تغییر نحوه زندگی و پیشرفت جوامع بشری تفاوتی ریشه‌ای در مسائل فردی و اجتماعی انسان و طبیعت و

جهان پیرامون او وارد نکرده است و به ویژه اگر بپذیریم که حجم عمده‌ای از ادبیات بر دوش عواطف، افکار، هیجانات، احساسات و فلسفه انسان استوار است، قبول این موضوع برایمان ساده‌تر خواهد بود.

انسان هنوز هم مثل مجنون عاشق می‌شود، مثل رستم حماسه می‌آفریند، برای زندگی یکی از دو راه کفر یا ایمان را برمی‌گزیند، ظلم یا عدل، وفا یا جفا، بدبختی یا سعادت و اقبال، یأس یا امید، تنهایی، عرفان، آرزوهای دور و دراز، طنز، انتقاد، نیک و بد، خیر و شر، زیبایی پرستی، سؤال‌های بی‌پایان و سرگشتگی خیام‌وار و... اساس زندگی و در نتیجه شعر و سخن او را در بر می‌گیرد که اگر غیر از این بود و انسان‌های قرن هفت و سیزده و بیست و یک در فطرت و خلیقات و عواطف متفاوت بودند، آیا خداوند چندین قرن پیش به فرستادن پیامبران، خاتمه می‌داد؟ پس معنی و مضمون از آغاز آفرینش انسان و سخن یکی بوده است و الی‌الابد به همین منوال امتداد خواهد یافت. به قول مولانا:

«هست طومار دل من به درازای ابد برنوشته ز سرش تا خط پایان: تومرو»

دیوان شمس ص ۱۳۰

فردوسی می‌گوید:

«سخن هر چه باید همه، گفته‌اند در باغ معنی همه رفته‌اند»

آری در باغ معنی، گلی نچیده و نبویده نمانده است و این وظیفه هنر است که به گل معنی، روح و جان تازه‌ای ببخشند و گرد تکرار از چهره آن بزداید و این هنر در وادی ادبیات در قالب «زبان» رخ می‌نماید:

«هین، سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود وارهد از حد جهان بی حد و اندازه شود»

دیوان شمس ص ۲۴۲

حافظ می‌گوید:

«یک نکته بیش نیست غم عشق و این عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است»

و اساس ادبیات ملتزم و آشنایی‌زدایی ادبی نیز، بر همین «زبان نامکرر» است که از آمیزش عشق و هنر حاصل می‌شود. وظیفه هنرمند ادیب آن است که مضامین و معانی را زنده‌تر کند و با زدودن گرد تکرار از سخن و غبار عادت از چشم و گوش

مخاطب، میل به خواندن و ادراک حسی را در او تقویت کند و به رسالت هنری خود جامه عمل بپوشاند.

وقتی که فردوسی در قرن پنجم (که از آغازین دوره‌های شعر فارسی محسوب می‌شود) نگران «باع معنی» و رفته شدن آن است، طبیعتاً نگرانی شاعری از دل قرن یازدهم، برای تکراری بودن مضامینش به اندازه قرن‌های میان ۵ و ۱۱ بیشتر خواهد شد. این که صائب و هم عصرانش برای تازه بودن شعر، خود را به آب و آتش می‌زنند و آنچنان مبالغه‌آمیز روی به خیال‌بندی و باریک اندیشی و نازک‌بینی و مضمون آفرینی می‌آورند، بیانگر تلاش و تعهد آنان است در رابطه با سخن، هنر و مخاطب (صرف نظر از این که بعضی از آنان در ورطه افراط و یا تفریط افتاده‌اند).

آشنایی‌زدایی نزد صائب (و همعصران و هم سبکانش) با عنوان «طرز تازه» و «شیوه نو» مطرح می‌شود:

هر که چون صائب به طرز تازه دیرین آشناست	دم به ذوق عندلیب باغ آمل می‌زند»
*	
میان اهل سخن امتیاز من صائب	همین بس است که با طرز آشنا شده‌ام
*	
منصفان استاد داندم که از معنی و لفظ	شیوه تازه نه رسم باستان آورده‌ام» ^{۲۴}

مقاله حاضر جست و جویی است در باب تمهیدات صائب برای آشنایی‌زدایی و ساختار شکنی در شعر و رایه طرزهای تازه‌اش.

الف) بکارگیری اصطلاحات و ترکیبات مجازی و کنایات در معانی ظاهر

این شیوه از پرکاربردترین روش‌های صائب است برای بیان تازه‌تر مفاهیم. صائب به عمد، اصطلاحات و ترکیباتی را که در گویش ادبی (و حتی عامیانه) در مفهوم کنایی یا مجازی بکار می‌روند و چشم و گوش عادت کرده‌اند که از آنها معنایی غیر از معنای اصلیشان را ادراک کنند، در مفهوم حقیقی و ظاهریشان بکار می‌برد.

اگر در کاربرد کنایه و مجاز، علائق و قراینی در شعر ارائه می‌شود تا به خواننده بفهماند که منظور گوینده، آن معنای مجازی کلمه یا ترکیب است، صائب نشانه‌هایی در شعر برجای گذارد تا نشان دهد که اصطلاح را در معنی ظاهریش هم مراد کرده است. او از این روش بیشتر در «اسلوب معادله»ی خود استفاده می‌کند و با ترکیب آرایه‌هایی چون تمثیل، تشخیص، تشبیه یا استعاره، با ایهام تناسب یا ایهام در کنار کنایه یا مجاز، طرز تازه‌ای می‌آفریند.

چند مثال:

«جمعی که پشت گرم به عشق ازل نیند ناز سمور و منت سنجاب می‌کشند»

ج ۴

ترکیب پشت گرم در معنای مجازی حمایت شده و تحت حمایت و سرپرستی بکار می‌رود، اما آوردن کلمات سمور و سنجاب که از پوستشان در تهیه لباس‌های گرم استفاده می‌شود، معنای حقیقی کلمه را هم بخاطر می‌آورد.

زهر که بر تو و بر دولت تو می‌لرزد سمور و قاقم و سنجاب را در بیغ مدار»

ج ۵ ص ۲۳۶۱

اصطلاح «برکسی لرزیدن» در معنای کنایه‌ای: «از شدت محبت دائم نگران کسی بودن» بکار می‌رود ولی باز با بکار رفتن کلمه سمور و قاقم و سنجاب (مصرف در صنعت پوشاک) معنای واقعی لرزیدن (از هیجا و ترس و سرما) به ذهن می‌رسد.

«نیست بی‌اخگر در این عبرت سراخاکستری دوربین بر بستر سنجاب چون گیرد قرار»

ج ۵ ص ۲۲۰۴

خاکستری برای مصراع اول با یای وحده (اسم) و برای مصراع دوم با یاء نسبت (صفت - رنگ) معنا می‌شود و اشاره دارد به رگ خاکستری پوست سنجاب. نکته جالب دیگر بیت در مفهوم «دوربین» نهفته است که در بیت زیر توضیح داده شده است (انگار که عدم تشخیص خاکستر از پوست سنجاب به عیب دوربینی چشم بر می‌گردد).

«دوربینان پیش پای خویش نتوانند دید نیست مرد آخرت در کار دنیا دیده ور»

ج ۵ ص ۲۲۳۷

دوربین کنایه از فرد عاقبت اندیش است، اما در عالم واقع هم آنان که چشمشان عیب انکساری «دوربینی» دارد، از دیدن فاصله نزدیک ناتوانند؛ این معنی وقتی قوت می‌گیرد که بدانیم صائب بارها در شعر خود از کلمه «عینک» استفاده کرده است.^{۲۵}

«مطلبم زین نعل و ارون جز تلاش نام نیست چون عقیق از نام در ظاهر اگر دل کنده‌ام»

ج ۵

دل کندن در مفهوم کنایی تصمیم به جدایی گرفتن و ترک چیزی استفاده می‌شود اما صائب همین کنایه را در ارتباط با «عقیق و نام» در همان معنای موضوع خودش بکار می‌برد: دل عقیق را می‌کنند تا نامی روی آن حک کنند.

«دلخراشان پرده چشم و غبار خاطرند سایه فرهاد بر کوه گرانسنگ است بار»

ج ۵ ص ۲۱۹۹

دلخراشان، مجازاً معنای افراد ناهل دل آزار را دارد، ولی در ارتباط فرهاد کوهکن و کوه معنی ظاهری از آن بدست می‌آید.^{۲۶}

شکوه رزق مکن همچو تنک حوصلگان در گلو گریه گره چون شودت، دانه شمر»

ج ۵ ص ۲۲۵۱

کمتر جایی حوصله در معنی اصلی خود (چینه دان) استفاده شده است، ولی صائب با لفظ دانه به این معنی هم اشاره‌ای دارد.

«دامن لیلی سر سودایی مجنون بود مردمک در پرده چشم حجاب آلود یار»

ج ۵ ص ۲۱۹۶

در این تشبیه مرکب، مردک سیاه چشم در میان پرده زجاجیه، به سر سودایی مجنون بر دامن سفید لیلی مانند شده است و چنان که پیداست از اصطلاح کنایی «سودایی» معنای ظاهری آن (سیاهی) هم منظور شده است.

«گر سیه کاسه است در چشمش به ظاهر مردمک عالمی را دارد از مردم نوازی شرمسار»

ج ۵ ص ۲۱۹۶

در این بیت هم در مقام تشبیه مردمک چشم، نسبت «سیه کاسه» (کنایه از بخیل و ممسک) به آن داده است و آن را در معنی ظاهر بکار گرفته است.

«در جهان ساده لوحی رهبری در کار نیست خضر شد هر کس که در دامان این صحرا افتاد»

ج ۳ ص ۱۱۴۲

ساده لوح معمولاً در مورد افراد هالو و کودن بکار می‌رود اما در نظر صائب ساده لوح کسی است که لوح دلش «از هر چه رنگ تعلق پذیرد» آزاد و پاک است.

ب) ایجاد ترکیبات و اصطلاحات جدید

روش دیگر صائب برای زدودن رنگ آشنای کلام و نوآوری در شعر، ایجاد ترکیبات و اصطلاحات جدید است؛ طبعاً ساختن الفاظ و واژه‌های جدید و داخل کردن آن در زبان نیاز به زمان زیاد و تخصص بسیار دارد، ولی گسترش و بسط زبان از طریق ساختن ترکیبات جدید و یا مصطلح کردن یک واژه در مفهوم مجازی و کنایی، روشی مطمئن‌تر است و به اصطلاحات زودتر جواب می‌دهد (مثل اصطلاحات بی‌شماری که روزانه از طریق برنامه‌های مختلف صدا و سیما بویژه برنامه‌های طنز وارد زبان می‌شود).

این ترکیبات گاهی از زبان محاوره به شعر او راه یافته است و گاهی نیز از طریق شعر او در ادبیات محاوره‌ای سرایت کرده است. آقای دکتر احمد گلچین معانی در کتاب گرانسنگ خود «فرهنگ اشعار صائب» اکثر این اصطلاحات و ترکیبات را وارد کرده‌اند و همراه با شواهد کافی و معنی کامل، توضیح داده‌اند. برای مثال چند نمونه از این ترکیبات و اصطلاحات (که اغلب در فرهنگ مذکور نیامده و یا به شکل دیگری توضیح داده شده است) ذکر می‌شود:

زلف جوهر: کنایه از لایقه که در مرکب اندازند؛

«چه باشد حال دل در دست او یارب که می‌پیچد به خون چون زلف جوهر، بیضه فولاد در چنگش»

ج ۵ ص ۲۲۱۷

پای دیده‌ور: کنایه از پای آبله‌گون و تاول‌زده؛

«می‌کند اهل بصیرت راهرو را سوز عشق در ره تفسیده می‌گردد کف پا دیده‌ور»

ج ۵ ص ۲۲۳۷

ره خوابیده (در مورد زلف)؛ خواب: میلِ پودِ جامه‌ای چون قالی و مخمل و غیره

به جانبی؛ نظیر: خواب این فرش از بالاست:

«به مخمل دستگهان خواب شیرین تلخ می‌سازد شکر خوابی که من بر روی فرش بوریا دارم»
صائب اصطلاح ره خوابیده را در مورد زلف بکار می‌برد و ظاهراً در معنای زلف نرم و موجدار:

«باز چشم خویش کن در کوچه باغ زلف یار کاین ره خوابیده از مخمل بود خوش خواب‌تر»

ج ۴

دکتر گلچین معانی این اصطلاحات را ره دراز و دور معنی کرده‌اند که به نظر صحیح نمی‌آید؛ بویژه با توجه به بیت زیر که زلف کوتاه شده، اما همچنان خوابیده است:

«زلف کوتاه شد و بیدار نگردید ز خواب چشم مست تو عجب خواب درازی دارد»

ج ۵

زنگی: کنایه از آنان که آینه دلشان را زنگ سیاهکاری گرفته است و بی‌خبر از عشقند.

(فرهنگ: منسوب به زنگ و مردم سیاه رنگ)

«پاس درد و داغ عشق از دیده‌های شور دار در میان زنگیان آینه را مستور دار»

ج ۵ ص ۲۲۰۰

شراب شیشه شکن: کنایه از شراب قوی و پرزور، معادل مردافکن؛

«گشاد رویی من برد دست خصم از کار شراب شیشه شکن در پیاله شد هموار»

ج ۵ ص ۲۲۶۰

کعبه رو: کنایه از سالک و رهرو راه عشق؛

«مشوای کعبه رو زنه‌ار خود از تشنگان غافل که گردد جاری از هر نقش پابت زمزم دیگر»

ج ۵ ص ۲۲۴۱

خون شد بر سر چیزی: بخاطر مساله‌ای طالب جنگ و خونریزی شدن؛

«نیست قیل و قال ما چون عندلیبان بهر گل برسر خار ملامت بیشتر خون می‌شود»

ج ۳ ص ۱۳۲۹

صائب واحدهای ابتکاری برای شمارش و اندازه‌گیری هم دارد:

«بس که چرخ آهنین بازو مرا در هم شکست مغز من صد پیرهن از استخوان شد خشک‌تر»

ج ۵ ص ۲۲۶۰

- «نیست بی‌خار در این بادیه یک آبله وار پای فرسوده چه گل چپند از این نشترزار»
ج ۵ ص ۲۲۴۹
- «بیا ای محتسب از وادی دردی کشان بگذر از این یک گل زمین دانسته‌ای باد خزان بگذر»
ج ۵ ص ۲۲۴۷
- «برگ عیشم چون خزان پادررکاب رحلت است یک دهن افزون نباشد خنده‌ام گلزاروار»
ج ۵ ص ۲۲۰۹

ج) دستکاری لغوی و دستوری زبان برای آشنایی‌زدایی

صائب با مهارت تمام، زمام کلمات را در دست دارد و هر جا که بخواهد کلمات را به طرزی نو تغییر می‌دهد، و یا در جاهایی غیرمعمول (از لحاظ نحوی) بکار می‌برد و چنان این کار را هنرمندانه انجام می‌دهد که نه تنها به زیبایی عبارت آسیبی نمی‌رسد، بلکه این طرز نو، علاوه بر تازگی و ناآشنایی، به اعتبار کلمات دیگر (ایهام و ایهام تناسب) خود وجهی دیگر در کلام می‌یابد.

در این شیوه صائب راه‌های فراوانی دارد از قبیل: ساختن ترکیبات غیرمتداول، بکارگیری حروف ربط و اضافه در موارد نامأنوس و یا حذف آن در مواقع لزوم، افزودن پسوندها و پیشوندهای اسم و صفت ساز در موارد بی‌سابقه، بکارگیری کلمات در جای هم (از لحاظ صرفی، مثل به کاربردن قید، صفت یا مصدر در جای اسم و بالعکس)، تغییر در معنی و کاربردهای دستوری افعال و مصادر و...

برای نمونه چند مثال می‌آورم:

- «سنبل او می‌خرامد دست بر دوش بهار تاکند در وقت فرصت حلقه در گوش بهار»
ج ۵ ص ۲۲۱۲

(خرامیدن یک فعل لازم است ولی صائب برای آن مفعول «دست» را آورده

است.)

- «نخل بار آور خطر دارد زسنگ کودکان در میان عاقلان دیوانه لرزد بیشتر»
ج ۵ ص ۲۲۲۲

(خطر دارد، به جای «در خطر است» بکار رفته.)

- «نیست جز کاهش نصیب عاشق از سیمین بران رنج باریک است رزق رشته از قرب گهر»
ج ۵ ص ۲۲۲۵
(صفت باریک در جای حاصل مصدر «باریکی» استفاده شده است)
- «با غزالان سخن کارست صیاد مرا کی مرا از جا برد آهوی مشکین دگر؟»
ج ۵ ص ۲۲۳۵
(صیاد مرا: من صیاد را - رای فک اضافه و بین مضاف الیه قرار می‌گیرد.)
- «می‌شود طی در ورق گردانی دیوان عمر داغ دارد شعله جواله را دوران عمر»
ج ۵ ص ۲۲۲۳
(فاعل فعل «طی می‌شود» را باید در مضاف الیه «دیوان عمر» جست.)
- «جهانسوزی کز او من منصب پروانگی دارم گل رخسار او در عالم آب است آتش تر»
ج ۵ ص ۲۲۴۴
- «می‌تواند کرد داغ عشق اگر خواهد دلش سینه تار مرا از آسمان خوش ماه‌تر»
ج ۵ ص ۲۲۲۸
- «لطف گردون بیشتر از قهر می‌سوزد مرا تلختر هر چند می‌در کام، بی‌اکراه‌تر»
ج ۵ ص ۲۲۲۸
- «نیست در زندان تن جان‌های کامل را قرار خصم آرامند گوهرهای غلطان بیشتر»
ج ۵ ص ۲۲۲۵
(صفت «آرام» به جای مصدر آرامش به کار رفته است ولی ترکیب، خصم آرام، خود زیبایی خاصی دارد.)

د) آشنایی‌زدایی صائب از تلمیحات و قدرت ایجاز او

تلمیحات هر قوم، بیانگر اساطیر، فرهنگ، تاریخ، باورها، آداب و عقاید آن قوم است که به شکل اشاره‌ای گذرا و بیشتر از باب تمثیل یا تشبیه و در مواردی اندک از جهت فخر فروشی و ابراز فضل در شعر و سخن وارد می‌شود و به مدد ایجاز، بلندترین مطالب را به مخاطب منتقل می‌کنند.

از آن جا که تلمیحات در اکثر زمینه‌ها، قدمتی به درازای تاریخ و انسان دارد، طبعاً تقارن و التزام آن با تکرار و دوباره‌گویی و عادت، امری است اجتناب‌ناپذیر، اما هر شاعری در حد و وسع خود می‌کوشد تا از پس پرده تکرار و عادت، حرفی تازه ایجاد شود؛ گاهی از کلمات کلیدی یک تلمیح استفاده می‌کند و از آن‌ها معانی مجازی و

کنایی دیگری می‌سازد که به داستان رنگ و بویی دیگر می‌دهد؛ گاهی به گوشه‌ای از داستان‌های تلمیحی اشاره می‌کند که از دید سایرین پنهان می‌ماند. گاهی گوشه‌هایی از خود به داستان‌ها می‌افزاید و خلاصه آن که صائب به سان یک «بازنویس» یا «بازآفرین» خبره با این داستان‌ها ور می‌رود تا چهره آشنا و تکراری آنها را در لباسی نو و جالب توجه و حسی به خواننده بنماید:

خضر نماد رهبری و هدایت است، اما صائب می‌گوید:

«خضر اگر تبری به تاریکی فکند از ره مرو

در سواد چشم او (معشوق) بین، آب حیوان آشکار»

ج ۵ ص ۲۱۹۶

در داستان آب حیات و اسکندر، ظلمات و تاریکی مانع رسیدن به آب حیات است، صائب این موضوع را از منظری نو می‌بیند:

«در سیاهی می‌توان گل چید از آب حیات گریه را باشد اثر دامان شبها بیشتر»

ج ۵ ص ۲۲۲۱

هما مرغ سعادت است و سایه بر هر که فکند، آن کس خوشبخت می‌شود؛ اما صائب، نگران است که بادِ بالِ هما، ورق اعتبار بگرداند:

«از ورق گردانی بالِ هما غافل مشو ای که می‌لرزی به چتر زرنشان اعتبار»

ج ۵ ص ۲۱۹۹

«اصحاب کهف» به خواب شهرت دارند؛ صائب از بیداری آنها می‌گوید:

«آرزوها را کند بیدار چون اصحاب کهف از سحاب گوهر افشان رحمت عام بهار»

ج ۵ ص ۲۲۱۳

صائب گاهی از روی تفاخر و یا ترجیح، خودش یا اصحاب طریقت و یا معشوق را بر شخصیت‌های داستانی و اسطوره‌ای و نیز سمبل‌های رایج، رجحان می‌نهد و تشبیهات (گاهی طنزآمیز و یا حداقل رجزگونه) در این تلمیحات وارد می‌کند؛ مثل تشبیه «منصور حلاج» اسطوره عشق و افشای عشق و سربرداری به «طفل نی سوار» در مقایسه با خودش:

«پله‌ای کز عشق و رسوایی مراقست شده است هست طفل نی سوارم در نظر منصوروار»

ج ۵ ص ۲۱۹۵

و نیز نگاه کنید به بیت زیر:

فرهاد نماد عاشق پابرجا و سخت کوش است اما صائب (به واسطه جوی شیری که فرهاد برای شیرین می‌کشد) به تیشه او این نسبت کنایی را می‌دهد که: «از دهانش بوی شیر می‌آید»:

«سخت طفلانه است سنجیدن به مردان جهان کوهکن را کز دهان تیشه آید بوی شیر»
ج ۵ ص ۲۲۴۰

در داستان «شیرین و فرهاد» در قسمت «رفتن شیرین به دیدن فرهاد به کوه بیستون» شیرین، اسب اختصاصی خود «گلگون» را به همراه نمی‌برد و با اسب دیگری می‌رود^{۲۷}، که این اسب طاقت وزن سنگین آن «گنج گهر» را نمی‌آورد و در بازگشت زیر او سقط می‌شود^{۲۸} و فرهاد به ناچار هر دو (اسب و شیرین) را بر دوش گرفته، از کوه پایین می‌آورد^{۲۹} صائب می‌گوید:

«برامید وصل، عاشق تن به سختی می‌دهد بهر شیرین، کوهکن، حمال گلگون می‌شود»
ج ۵ ص ۱۳۲۹

صائب گاهی چند تلمیح مختلف را به واسطه یک وجه اشتراک ظاهری، با هم می‌آمیزد. مثل «آئینه سکندر» و «زنداد سکندر» در این بیت:

«با خبر باش کز آئینه ترا خودبینی ساده لوحانه به زندان سکندر بکشد»
و گاه در حین یک تلمیح، از کلماتی استفاده می‌کند که متضمن یک تلمیح ادبی و یا داستانی دیگر (حول همان محور) است و بدین گونه می‌تواند با استفاده از ایجاز چندین نکته را در طی کلمات کم، در سخن خود جاری سازد. مثل بیت زیر که در آن علاوه بر وجود تلمیح «آئینه سکندری»، ترکیب «اقبال اسکندر» و کلمه «اثر» یادآور اثر معروف نظامی «اقبال نامه» یا «اقبال نامه اسکندری» است:

«اثر دل زنده دارد شمع اقبال سکندر را که از آئینه بارد تا قیامت نور بر گورش»
ج ۵ ص ۲۳۱۲

و همچنین است بیت زیر، که در آن صائب ضمن اشاره به هلال شب اول ماه شوال که خبر از آمدن عید فطر می‌دهد و مباح شدن محرّمات ماه رمضان، با آوردن کلمه «ابرو» تلمیحی به داستان معروف مولانا (هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهد عمر) دارد^{۳۰}:

«در سر مستی بود ابروی ماه عید، تیغ
بر سرم شمشیر خون ریز است ابرو در خمار»
ج ۵
سلیمان نبی به دانستن زبان حیوانات معروف است، اما به دید صائب چون مور،
زبان او را می‌دانست و با او سخن می‌گفت، درجه تقرب به او را یافت؛ در این بیت هم
صائب سه تلمیح جداگانه در مورد سلیمان را در هم آمیخته است: ۱- دانستن زبان
جانوران ۲- مناظره چندین باره او با شاه موران در وادی نمل که در قرآن هم به آن
اشاره شده است ۳- تکیه جسد سلیمان بر عصا و سلطنت درازمدت او بدین منوال تا
زمانی که جنبنده‌ای (به روایتی کرم و به روایتی دیگر: مورد) عصا را می‌جود و جسد
بر زمین می‌افتد؛ این بیت یکی از شاهکارهای ایجاز صائب است:

«از سخن دست سلیمان تکیه گاه مور شد قرب را راهی نباشد از سخن نزدیکتر»
ج ۵ ص ۲۲۸

قحط و قحطی (در عرصه بازار) بیشتر در مورد جنس و کالا بوجود می‌آید، نه در
مورد مشتری اما صائب با گوشه چشمی به داستان یوسف، باز دو نکته مختلف از
داستان او را با ایجاز به هم پیوند می‌زند: ۱- فروختن یوسف توسط برادران به ثمن
بخس ۲- قحطی هفت ساله سرزمین مصر در زمان یوسف:

«نه آن جنسم که در قحط خریدار از بها افتم همان خورشید تابانم اگر در زیر پا افتم»

ج ۵
و یا قصه پرغصه و دنباله‌دار «پروانه و شمع» که صائب به چندین تعبیر و بیان
مختلف، آن را بازگو می‌کند؛ از جمله این بیت:

«بی‌کار نیست گریه بی‌اختیار شمع آبی بر آتش دل پروانه می‌زنم»

ج ۴^{۳۱}

ه) آشنایی‌زدایی «منطقی»

روش دیگر صائب برای دستیابی به زبانی جدید و طرز نو و پرهیز از تکرار،
درهم ریختن منطق کلام است. صائب از این روش بیشتر در بیان مفاهیم والای عرفان
و عشق استفاده می‌کند و اصرار او بر این کار هم از جهت آشنایی‌زدایی است و جلب
توجه بیشتر ذهن و حس، و هم به خاطر انتقال این معنی به خواننده که امواج دریای

عشق و معرفت، بر «خلاف آمدِ عادت»^{۳۲} می‌رود و با حس عادی و فکر معتاد به مسایل روزمره زندگی دنیوی، نمی‌توان آن‌ها را ادراک کرد.

اگر روزگاری بزرگانی چون حافظ یا عبید و یا فرقه‌هایی چون فرقه «ملاطیه»^{۳۳} از این روش در سخن و زندگی خود استفاده می‌کردند تا سیاهی‌های جامه را به رخ بکشند و از آن به عنوان یک حربه برای مبارزه با فساد و ریا و استبداد بهره برده‌اند، صائب از این روش بیشتر به منظور نوکردن مفاهیم (همراه با گذاشتن پا در جای پای بزرگان ادب و طریقت) یاری می‌جوید.

ساده‌ترین و در دسترس‌ترین ابزار صائب در این شیوه، آرایه «تضاد» است.

«اگرچه می‌گردد ز آتش پخته هر خامی که هست خامتر هر کس که دارد جزو ناری بیشتر»

ج ۵ ص ۲۲۲۷

«در خرابات مغان از پرتو دل‌های پاک هر قدر آلوده‌تر دامن، نمازی بیشتر»

ج ۵ ص ۲۲۲۷

«لطف گردون بیشتر از قهر می‌سوزد مرا تلختر هر چند می‌در کام بی‌اکراه‌تر»

ج ۵ ص ۲۲۲۸

«می‌شود بی‌دست و پای شهپر پرواز رزق آب این چاه است بی‌دلو و رسن نزدیک‌تر»

ج ۵ ص ۲۲۲۸

«در این دریای پرشور آن حبابم من که می‌سازد

به امید خرابی هر نفس غمخانه‌ای دیگر»

ج ۵ ص ۲۲۴۹

«پیش راه شکوه خونین نگیرد خامشی رشته اشک از گره گیرد درازی بیشتر»

ج ۵ ص ۲۲۲۷

هیچ رشته‌ای از گره زدن درازتر نمی‌شود، مگر رشته اشک از گره سکوت.

«تحفه جرمی به دست آور که در دیوان عفو جان معصومان زجرم بی‌گناهی می‌تپد»

ج ۵

جرم را به شکل تحفه به جایی بردن نه عقلاً و نه منطقاً درست بنظر نمی‌آید، اما

وقتی پای دیوان عفو الهی در میان باشد مساله فرق می‌کند.

و) تعریف دوباره

آقای سیروس شمیسا در کتاب «نقد ادبی» خود یکی از روش‌های معمول آشنایی‌زدایی را تعریف دوباره می‌داند؛ این که شاعری از زاویه‌ای غیر از زاویه دید شاعران دیگر به تماشای پدیده ذاتی، معنوی، کلامی و یا طبیعی بنشیند و آن را به گونه‌ای نقل کند یا به تصویر درآورد که مخاطب احساس کند برای نخستین بار است که چنین چیزی می‌شوند یا حس می‌کند، موضوع اصلی «تعریف دوباره» است که دغدغه اساسی صائب نیز هست.

سعی صائب برای «تعریف دوباره» هم شامل حوزه لغوی و ظاهری کلام است و هم شامل حوزه معنایی.

در بخش‌های قبل دیدیم که صائب ابزار کوچک و بزرگ زبان و ادب را، برای داشتن یک زبان تازه‌تر چه گونه با دید و طرزی نو تعریف و شناسایی کرد؛ این بخش گویای این مطلب است که چگونه خرد و ریز و «از سیر تا پیاز ادبیات» (مثل لغت، صرف و نحو، تلمیحات و اسطوره‌ها، آرایه‌ها و فنون ادبی، فرهنگ و ادب عوام و...) را به خدمت گرفته است و ضمن تعریف مجدد اما تازه خود (چنان که دیدیم) به تعریفی نو و هنری از موضوعات مختلف زندگی (در همه ابعادش) رسیده است.

چنان که در بخش مقدمه ذکر شد، تأکید هنر ادبی در عصر ما، بیشتر بر بیان تازه است، تا مضمون نو. صائب چندین قرن پیش این نکته را دریافته، بدان ملتزم بود. تعریف دوباره اخلاقیات فردی و اجتماعی، مبانی عرفانی، عشق، توصیفات هنری جدید و... با رنگ و بوی حسی و ملموس، حرف اول را در دیوان صائب می‌زند و البته استفاده زیاد صائب از تمثیل و به تعبیری «اسلوب معادله» او راه را بر این کار هموارتر نموده است.

شاید کمتر بیتی در میان اشعار صائب بتوان یافت که از نکته‌ای هنری و یا نشان دادن و شناسایی دوباره یک مقوله عاری باشد، بنابراین مؤلف، یافتن شواهد شعری برای این بخش را بر عهده ذوق سلیم مخاطب می‌نهد.

سخن آخر آن که صائب «چشم‌ها را شسته است» تا دنیا را «جور دیگر»ی ببیند
سوی نگاه‌های آشنا و تکراری. ما هم در مقام خواننده شعر او باید «جور دیگر دیدن»
را بیاموزیم.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- نظریه نقد ادبی معاصر.
- ۲- همان.
- ۳- تاریخ ادبیات ایران، ج ۵/۲.
- ۴- کدامین آتشین رخساره می‌آید به بالینم
که از عینک مرا شد پرده‌های خواب روشن‌تر»
ج ۵
- ۵- فرهاد:
«که ای کوه ار چه داری سنگ خوار
بهر من تو لختی روی بخراش
۶- «نبود آن روز گلگون در و ثاقش
۷- «چنین گویند کاسب باد رفتار
۸- «چو عاشق دید کان معشوق چالاک
به گردن اسب را با شهسوارش
۹- گفت (عمر): ترکن دست و برابر و بمال
چون که او تر کرد ابرو مه ندید
گفت آری موی ابرو شد کمان
- جوانمردی کن و شو پاره پاره ز
به پیش زخم سنگینم سبک باش»
خسرو و شیرین ص ۱۷۶
براسبی دیگر افتاد اتفاقش»
خسرو و شیرین ص ۱۸۳
سقط شد زیر آن گنج گهربار»
همان
فرو خواهد فتاد از بار برخاک
زجا برداشت و آسان کرد کارش
همان، ص ۱۸۴
آن گهان تو درنگر سوی هلال
گفت ای شه نیست مه، شد ناپدید
سوی تو افگند تیری از گمان
مثنوی، دفتر دوم.

- ۱۰- در توضیح تلمیحات از فرهنگ تلمیحات آقای شمیسا استفاده شده است.
- ۱۱- «در خلاف آمد عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم»
حافظ
- ۱۲- ملامتیان: آن دسته از صوفیه که به جهت رعایت کمال اخلاص، نیکی خود را از مردم پنهان می‌کردند و بدی خود را پنهان نمی‌داشتند (لغت نامه).

منابع

- آشنایی با نقد ادبی، زرین کوب، عبدالحسین؛ انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۸.
- تاریخ ادبیات ایران، صفا، ذبیح‌الله؛ انتشارات فردوس، ج ۵/۲.
- چشمه روشن، یوسفی، غلامحسین؛ انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۷.
- خمسه نظامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۰.
- داستان خسرو و شیرین نظامی، به کوشش آیتی، عبدالحمید؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- در کوچه باغ زلف، جلد اول، احتشامی، خسرو؛ شرکت کتابسرا، ۱۳۶۸، تهران.
- دیوان حافظ، خطیب رهبر، خلیل؛ انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۷۱، چاپ پنجم.
- دیوان شمس تبریزی، فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۷۹.
- دیوان صائب تبریزی، قهرمان، محمد؛ انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- شعله آواز (شرح صد غزل صائب)، برزی، اصغر؛ انتشارات اعظم بناب، ۱۳۷۵.
- فرهنگ اشعار صائب، گلچین معانی، احمد؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
- فرهنگ اصطلاحات ادبی، داد، سیما؛ انتشارات مروارید، ۱۳۸۲.
- فرهنگ تلمیحات، شمیسا، سیروس؛ انتشارات فردوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
- فرهنگ کنایات، ثروت، منصور؛ انتشارات سخن، ۱۳۷۵.
- فرهنگ نامه شعری، عقیقی، دکتر رحیم؛ انتشارات سروش، ۱۳۷۶.
- فرهنگ نامه کنایه، میرزانی، منصور؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید ۱۳۷۷.
- مثنوی معنوی، سروش، عبدالکریم؛ انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۵.

- *مصطلحات الشعراء*، فرهنگی در لغات و اصطلاحات شعر عصر صفوی، تألیف سیالکوتی مل و ارسته، تصحیح شمیسا، سیروس؛ انتشارات فردوس، ۱۳۸۰.
- *نقد ادبی، شمیسا*، سیروس؛ انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۸.
- *نگاهی به صائب*، دشتی، علی؛ انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۴.